

در هوای گپی روشنفکرانه در کافه‌ای

غلامرضا خاکی

مقدمه

گاهی در فرآیند اندیشه‌ورزی، موضوعاتی چنان به هم گره می‌خورند که ناچار می‌شوی به خیلی چیزهایی بیندیشی که به ظاهر در حوزه تخصصی تو نیست. اما در واقعیت اینگونه نیست. زیرا علوم اجتماعی و انسانی یک خانواده‌اند و هر موضوعی در شورای خانوادگی این علوم جامع‌تر فهمیده می‌شود.^۱

اگر تو نویسنده کتاب «**روشنفکری حرفه‌ای**»^۲ باشی و کتابی به نام «کافه‌های روشنفکری» چاپ شود، چه خواهی و چه نخواهی مجبوری که آن را ببینی! افزون بر آن چه گفته شد به عنوان یک معلم مدیریت اگر در حال ارزیابی تاثیر جریان‌های فکری معاصر بر فرآیند توسعه هم بوده باشی و کارنامه روشنفکران را هم از زاویه عملگرایی ارزیابی کنی، آیا خواندن کتاب «کافه‌های روشنفکری» بر تو واجب دراندر واجب نمی‌شود؟...

از قلیان قهوه‌خانه تا گپ روشنفکرانه

کتاب «**کافه‌های روشنفکری**» اثر احمد راسخی لنگرودی به لطف دوستی به دستم رسید، این کتاب هم از کتاب‌های رهن شد.



^۱ بویژه دانشی چونان مدیریت- که من آن را فندانس می‌دانم و ماهیت کندویی دارد یعنی از پردازش‌گرده و شیریه نظریه‌های علوم دیگر مانند جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و اقتصاد... به وجود می‌آید.
^۲ نک: خاکی، غلامرضا (۱۴۰۲) روشنفکری حرفه‌ای، نشر همرخ

یعنی از آن دسته کتاب‌هایی که از راه می‌رسند و نظم مطالعاتی آدمی را برهم می‌زنند و خواننده شدن خود را تحمیل می‌کنند. این کتاب تحقیقی را که نویسنده برای تدوین آن منابع بسیاری را دیده، دو روزه خواندم و در حاشیه برگ‌های آن مطالبی نوشتم. وقتی کتاب را می‌خواندم احساس می‌کردم نویسنده آن، احساسی مانند شاعر خوان هشتم را تجربه کرده است. اخوان ثالث شاعری را تصویر می‌کند که در شبی سرد به قهوه‌خانه‌ای پناه می‌برد و نقالی سنتی را می‌بیند که برای او *باستانگان* یادگار روزگاران افتخارآمیز کهن را تداعی می‌کند. همین شاعر در زمانی دیگر به همان قهوه‌خانه گذارش می‌افتد و می‌بیند که تلویزیونی جایگزین نقال شده که در گوشه‌ای نشسته است و شاعر از دین جریان دچار حسرت می‌شود.

نیم‌نگاهی به کتاب

«کافه‌های روشنفکری» کتابی است در سه فصل. فصل نخست با عنوان «گمشده‌های عصر ما»، به طور گذرا موضوعاتی چون: تعریف پاتوق، تاریخچه پاتوق و پاتوق‌نشینی در ایران، انواع و اقسام پاتوق‌ها، قهوه‌خانه‌ها به عنوان نمادی کامل از پاتوق‌های سنتی، و انواع پاتوق‌های فرهنگی را مورد بحث و نظر قرار می‌دهد. «آرمانشهر روشنفکران» عنوان فصل دوم و مهم‌ترین بخش از این کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. این فصل شرحی است مفصل از کافه‌های روشنفکری در چند دهه پیش از انقلاب که امروزه کمتر نشانی از آن دیده می‌شود. دهه‌هایی که نویسنده و شاعر و هنرمند کافه‌هایی را به عنوان پاتوق برای خود برگزیده بودند و در آنجا ضمن دیدار یکدیگر، به بحث و گفتگو پیرامون ادبیات و هنر می‌پرداختند. کافه‌هایی که فصل‌های مختلفی از حوادث تاریخی و اتفاقات جالب در آنجا رقم خورده است. فصل سوم و پایانی این مجموعه که عنوان «عطر کاغذ و قهوه» را بر خود دارد، مروری است کوتاه بر پدیده نوظهوری چون «کافه کتاب» که ظاهراً آمده است در شکلی نوین جای خالی آن کافه‌های روشنفکری و آن کتابفروشی‌های پاتوق را پُر کند، و اینکه این پدیده نوظهور توانسته جای خالی آن پاتوق‌ها را پر کند؟ پرسشی است که در این فصل پی گرفته می‌شود.

راسخی لنگرودی اگرچه در این کتاب به معرفی و شرح کافه‌های روشنفکری دهه‌های گذشته پرداخته اما خود شخصاً کافه‌ای ندیده و زی کافه‌ای نداشته است، از کافه کتاب‌های کنونی دلش گرفته و آشفته است و دچار نوعی حسرت نوستالژیک برای کافه‌های دهه‌های سی و چهل می‌شود. او این مکان‌ها را چنان تصویر می‌کند که اندوه در دل بسیاری از خوانندگان مانند خودش ایجاد می‌شود. این حسرت را چنان در جان خوانندگانش می‌ریزد که گویی با از بین رفتن آن کافه‌ها، تمامی فرصت‌شناسی فرهنگی ایران با نبودن آن کارخانه‌های تولید اندیشه (؟) و اخلاق یکسره از دست رفته است.

کتاب کافه های روشنفکری: گزارشی از کافه نشینی یا...؟

راسخی به گواهی خودش حضور در آن کافه‌های روشنفکری را تجربه نکرده است و به اقتضای سن با حضرات کافه‌نشین هم دمخور نبوده است لذا باید از او پرسید: شما چگونه لحن و شیوه سبک نگارش خود را در بسیاری از جاهای کتاب به گونه‌ای انتخاب کرده‌اید که گویی یک مشاهده‌گر و روایت‌کننده مستقیم ماجراهای کافه‌ها هستید؟ یعنی در بسیاری از قسمت‌های کتاب، بدون ذکر منبع به گونه‌ای سخن می‌گوئید که پنداری دارید عمر از دست رفته خود را گزارش می‌کنید!

اما در اینجا دو پاسخ احتمالی برای این پرسش می‌توان مطرح کرد:

۱. چون نویسنده آن کافه‌ها را تجربه نکرده لذا به ناچار براساس منابع دیگران آن مکان‌ها و رخداد‌های در آنها را با قدرت تخیل و تصور بازآفرینی ذهنی کرده است، به قول پل ریکور فیلسوف فرانسوی، تصورات و خیالات برآمده از گزارش‌های دیگران را از آن خود کرده و به تصاحب خویش درآورده و از آن خود کرده است.

۲. اگر نویسنده کتاب، می‌خواست تمامی مأخذ مورد استفاده اش را ذکر کند، به ناچار این نکته پیش می‌آمد که او در خلق این کتاب سهم اندکی داشته است، لذا به ناچار لحن و شیوه‌اش را به گونه‌ای انتخاب کرده که این حس را ایجاد کند که او نیز روایتگری در کنار دیگران است نه فقط ناقل نوشته‌های دیگران.

افزون بر این دو احتمال، ممکن است دلایلی دیگر در کار باشد که باید منتظر پاسخ ایشان ماند.

تأملات نقادانه

فصل اول کتاب با عنوان «گمشده‌های عصرما» یک سوم حجم کتاب (حدود ۶۰ صفحه) است که در آن به مفهوم پاتوق پرداخته شده است. این فصل خود می‌توانست کتابی مستقل شود، مثلاً با نام: پیشینه پاتوق در ایران، یا حتی پاتوق‌های ایرانی. البته نویسنده جمله زیر را به زبان دیگری در کتاب آورده‌اند، اما از آن استفاده خلاصه‌ساز نکرده‌اند. می‌توانست محتوای این فصل کتاب به صورت این عبارت بیان شود:

«یکی از پاتوق‌ها در ایران معاصر (بعد از مشروطیت) کافه‌هایی بودند که کافه‌های روشنفکری نامیده می‌شدند...»

اگر او این کار را می‌کرد فصل دوم این کتاب، فصل اول می‌شد. زیرا عنوان کتاب این انتظار را ایجاد نمی‌کند که باید خالق اثر ما را با سابقه پاتوق در ایران آشنا سازند.

۲. بسیاری از پاورقی‌ها که در آن اطلاعات ارزشمندی آمده معلوم نیست از کجا گرفته شده‌اند. برای نمونه ص ۵۹، همین موضوع در بعضی جاها در متن اصلی نیز رخ داده است مانند: ص ۱۰۱

۳. استفاده از شیوه‌های گوناگون آدرس‌دهی در جای جای کتاب. برای نمونه ص ۵۱ که با دیگر جاها تفاوت دارد.

۴. در ارائه پاره‌های مطالب و نکات، رعایت تقدم و تأخر نشده است، مثلاً بدون این که روشن کنند منظورشان از پاتوق کجاست اوصاف آرمانی خود را از آنها بیان کرده‌اند، سپس در ص ۲۵ آورده‌اند که منظورشان از پاتوق‌ها کجاست.

۵. نویسنده به دلیل علاقه ذهنی که به کافه‌های روشنفکری دارند دچار نوعی بزرگنمایی درباره پاتوق‌ها و بویژه کافه‌ها شده‌اند، ایشان آن مکان‌ها را (نزدیک به مطلق موارد) مکان‌های پیراسته و آراسته‌ای نشان داده‌اند که در آنها افراد به دور از انواع آلودگی‌های اخلاقی و رفتاری یکسره در کار تبادل صفا و صمیمیت و تولید اندیشه‌های ادبی و هنری متعالی برای توسعه جامعه ایران بوده‌اند.

۶. چه بسا اگر فصل سوم «عطر کاغذ و قهوه» در ابتدای کتاب می‌آمد، در انتقال پیام موثرتر می‌بود، یعنی با نقد آنچه اکنون به نام «کافه کتاب» هست نویسنده می‌توانست، ارزش کافه‌های روشنفکری را در ذهن خواننده همدل با خود برجسته‌تر سازد.

۷. به نظر می‌رسد جای این موضوع در کتاب کافه‌های روشنفکری خالی است که ایشان بررسی می‌کردند آیا چنین کافه‌هایی در سایر شهرها هم وجود داشته‌اند یا خیر؟

ویژگی نگارشی

کتاب به رغم پاره‌های لغزش‌های ویرایشی، از نثر قوی و پیراسته و پیراسته‌ای برخوردار بوده و آن را خوشخوان کرده است.

سخن آخر

باری آقای راسخی لنگرودی در به تصویر کشیدن کافه‌های روشنفکری به عنوان مکان‌هایی تاریخی موفق بوده‌اند. مکان‌هایی که بازتاب وجودی‌شان بر چندچون اوضاع اجتماعی- سیاسی امروز ایران همچنان طنین‌انداز است. می‌توان در لابه‌لای گزارش ایشان شکاف میان اندیشه‌ورزی اجتماعی و دانش‌گاهی را به خوبی فهمید. خوانش کتاب ایشان برای درک تحولات آتی اجتماعی ایران و سازوکارهای تاثیرگذار آن، زمینه روشنگرانه‌ای پیش می‌آورد که گه برای فهم زمانه ما یک ضرورت انکارناپذیر است.

^۳در موارد نادری مانند رفتار فروغ فرخزاد یا اشاره به شادخواری با رویکردی غیرنقدانه به آنسوی چهره این مکانها اشاره کرده‌اند.

